

فرانتس کافکا

محاكمه

ترجمه
امير جلال الدين اعلم



انتشارات نلام

فهرست

- بازداشت - گفت و گویا خانم گروباش سپس با دوشیزه بورستتر ۷
۴۵ نخستین بازپرسی
۶۵ در اتاق خالی بازپرسی - دانشجو - دفترها
۹۷ دوست دوشیزه بورستتر
۱۰۹ شلاق زن
۱۱۹ عمومی ک. - لینی
۱۴۷ وکیل - کارخانه دار - نقاش
۲۱۱ بلوک، تاجر غله - برکناری وکیل
۲۵۳ در کلیسا
۲۸۳ پایان
۲۹۱ پیوستها
۲۹۳ در راه به نزد الزا
۲۹۷ سفر به نزد مادرش
۳۰۳ دادستان
۳۱۱ خانه
۳۱۷ کشمکش با معاون
۳۲۳ قطعه
۳۲۵ عبارتهایی که نویسنده حذف کرده است
۳۳۳ پسگفتار ما کس برود

بازداشت — گفت و گو با خانم گروباش

سپس با دوشیزه بورسترن

حتماً کسی به یوزف ک. ۱ تهمت زده بود، چون بی آنکه خطایی از سر زده باشد یک روز صبح بازداشت شد. آشپز صاحب خانه اش که همیشه ساعت هشت صبحانه اش را می آورد، این بار پیدایش نشد. همچو چیزی پیش از این هرگز اتفاق نیفتاده بود. ک. کمی دیگر صبر کرد و در این هنگام از بالشش خانم پیرخانه روبرویی را تماشا می کرد که انگار با یک جور کنجکاوی که از او هم دور می نمود به ک. خیره مانده بود. آن وقت دلخور و گرسنه زنگ زد. یکباره تگی به در خورد و مردی که ک. هرگز در خانه ندیده بودش آمد تو. او باریک اندام و ورزیده بود. رخت سیاه چسبانی تنش بود که به همه جور تا و چین و سگک و تکمه و یک کمر بند مجهز بود، مانند رخت جهانگردها، و از این رو بسیار بدرخور می نمود، هر چند آدم نمی توانست درست بگوید که واقعاً به چه درد می خورد.

ک. در رختخوابش نیم خیز شد و پرسید: «شما کی هستید؟» اما مرد محلی به سؤال نگذاشت، انگار هیئت ظاهرش توضیح لازم ندارد، و تنها گفت:

«شما زنگ زدید؟»

ک. گفت: «آنا^۲ بنا است صبحانه ام را بیاورد.» و بعد، خاموش و دقیق، یارو را برانداز کرد، و می‌کوشید سردر بیاورد که او کیست. مرد دیرگاهی تن به وارسیش نداد، بلکه به طرف در روگرداند و لایش را باز کرد تا به کسی که از قرار پشتش ایستاده بود گزارش بدهد:

«می‌گویند آنا بنا است صبحانه اش را بیاورد.»

قهقهه کوتاهی از اتاق بغلی در جواب آمد؛ و جوری صدا کرد که پنداری چند نفر باهم خندیده بودند.

اگرچه ممکن نبود که بیگانه از خنده به چیزی پی برده باشد که پیش از این نمی‌دانست، حالا طوری که انگار خبری را گزارش می‌کند به ک. گفت:

«نمی‌شود.»

ک. فریاد زد که «عجب حرفی» و از رختخواب بیرون پرید و تندی شلوارش را پا کرد.

«باید ببینم تو اتاق بغلی کی‌ها هستند، و خانم گروباش^۳ برای هم‌چو رفتاری چه توضیحی دارد به من بدهد.»

با این همه فوراً به فکرش آمد که نمی‌بایست این را بلند می‌گفت و با این کارش به نحوی حق بیگانه را بر پاییدن خودش تصدیق می‌کرد. اما عجالتاً این به نظرش مهم نمی‌نمود. ولیکن بیگانه حرفش را به چنین معنایی گرفت، چون پرسید:

«بهبتر نیست همین‌جا بمانید؟»

«نه اینجا می‌مانم نه می‌گذارم تا خودتان را معرفی نکرده‌اید باهام